

نویسنده و مترجم: مهدی ساعدی

تحلیلی بر نظریه رشد متعادل و نامتعادل در توسعه اقتصادی

مقدمه

اقتصاددانان مختلف هرکدام به شیوه خود نظریه رشد متعادل را تفسیر کرده‌اند. به تعبیر بعضی‌ها این نظریه به معنی سرمایه‌گذاری در یک بخش یا صنعت برای رساندن آن به سطح سایر بخش‌هاست و به تعبیر عده‌ای دیگر نظریه رشد متعادل به این معنی است که سرمایه‌گذاری در کلیه بخشها و صنایع، به طور همزمان انجام می‌گیرد. عده‌ای هم آن را به معنی توسعه متعادل کشاورزی و صنایع کارخانه‌ای تفسیر کرده‌اند.

بنابراین رشد متعادل مستلزم وجود تعادل بین صنایع مختلف کالاها، مصرفی و بین صنایع کالاها، مصرفی و کالاها، سرمایه‌ای است. همچنین رشد مزبور، باید متضمن تعادل بین صنعت و کشاورزی و بین بخش صادرات و واردات داخلی باشد. همچنین این رشد موجب تعادل بین سرمایه ثابت اقتصادی-اجتماعی و سرمایه گذاری‌های مستقیم تولیدی، و بین صرفه‌جویی‌های خارجی عمودی و افقی می‌شود. در واقع نظریه رشد متعادل معتقد است که باید توسعه هماهنگ و هم‌زمان بین بخشهای مختلف اقتصاد وجود داشته باشد تا همه بخشها به طور موزون رشد کنند.

نظریه رشد متعادل متضمن برنامه‌ریزی، هدایت و هماهنگی، توسط دولت است. براساس این نظریه طرح‌های سرمایه‌گذاری منفرد علی‌رغم سودآور نبودن، وقتی در مجموعه‌ای قرار بگیرند سودده خواهند بود. بنابراین سرمایه‌گذاری هم‌زمان در کلیه زمینه‌های تولید مبتنی بر برنامه دولت مرکزی به رشد متعادل اقتصاد منجر خواهد شد.

«روزن اشتاین رودن»، «راگنار نورکس» و «آرتور لوثیز» حامیان نظریه رشد متعادل به شمار می‌روند. در این مرحله با رجوع به فرموله سازی «نورکس» به بررسی جزئیات مفهوم مذکور می‌پردازیم.

تشریح نظریه رشد متعادل

«روزن اشتاین رودن» اولین اقتصاددانی است که در مقاله ۱۹۴۳ خود، نظریه رشد متعادل را بدون ذکر این عنوان مطرح کرده است. استدلال او این بود که کل صنعتی که در شرق و جنوب شرقی اروپا بوجود می‌آید باید به صورت یک شرکت یا تراست عظیم طرح و برنامه ریزی شود. بحث اصلی او این بود که معمولاً بازده نهایی اجتماعی یک سرمایه‌گذاری با بازده نهایی خصوصی آن متفاوت است و زمانی که گروهی از صنایع به اعتبار بازده نهایی اجتماعی شان با یکدیگر، برنامه ریزی شده‌اند، نرخ رشد اقتصاد، بزرگتر از زمانی است که قضیه عکس این باشد. زیرا کارفرمایان بخش خصوصی، تنها به بازده نهایی خصوصی سرمایه‌گذاری توجه دارند و بعید است که برداشت دقیقی از بازده نهایی اجتماعی آن داشته باشند. «روزن اشتاین رودن» در حمایت از بحث خود مثالهایی می‌آورد که بازده نهایی اجتماعی یک سرمایه‌گذاری، بزرگتر از بازده نهایی خصوصی آن است، وقتی صنایع مختلف مکمل یکدیگر باشند از نظر اجتماعی سودآوری سرمایه‌گذاری را به حداکثر می‌رسانند. او مثال مشهور کارخانه کفش را می‌آورد. فرض می‌شود یک کارخانه بزرگ کفش در منطقه‌ای که بیست هزار کارگر بیکار دارد شروع بکار نماید و آنها را جذب کند. اگر این کارگران همه حقوقشان را به خرید کفش اختصاص دهند، بازار کفش تضمین خواهد شد. ولی مشکل اینجا است که کارگران نمی‌توانند همه حقوق خود را به کفش تخصیص دهند. در مقابل اگر یک سری صنایع به نحوی به تولید کالاهای مصرفی اقدام نمایند که کارگران درآمد

خود را برای خریدن آنها خرج کنند، کلیه صنایع، طبق ضریب افزایش سرمایه‌گذاری، گسترش خواهند یافت. سیستم صنایع مکمل و برنامه‌ریزی شده و مناسب، مشکلات تولید و فروش را کم می‌کند و نهایتاً به برنامه وسیع صنعتی شدن خواهد انجامید. این مطلب صرفاً نظری، توسط «راگنار نورکس» بسط یافته و تکمیل شده است.

براساس گفته «نورکس» در کشورهای عقب مانده وجود دور تسلسل فقر است که سبب کندی توسعه اقتصادی می‌شود. اگر دایره فقر شکسته شود توسعه اقتصادی میسر خواهد شد. دور تسلسل فقر، هم در عرضه و هم در تقاضا تأثیر می‌گذارد. در بخش عرضه، کوچک بودن ظرفیت پس انداز، ناشی از پائین بودن درآمد واقعی است. پائین بودن درآمد واقعی به علت پائین بودن بهره تولید است که آنها هم به خود از کمبود سرمایه ناشی می‌شود. کمبود سرمایه هم ناشی از پائین بودن ظرفیت پس انداز است. اما در بخش تقاضا، انگیزه سرمایه‌گذاری، به دلیل پائین بودن تقاضا، کم است که این نیز به علت پائین بودن سطح درآمد حقیقی مردم است. بنابراین، حجم چنین بازاری انگیزه سرمایه‌گذاری را محدود می‌کند که آنها به نوبه خود به بهره‌وری تولید بستگی دارد زیرا ظرفیت خرید در حقیقت همان ظرفیت تولید است. همچنین بهره‌وری تولید به میزان سرمایه بکار رفته در تولید بستگی دارد برای یک بخش خصوص بکارگیری سرمایه در بازاری با حجم نازل، که در معرض کاهش بهره‌وری نیز قرار دارد، مطلوب نیست. دیدیم که این دور تسلسل چگونه کامل می‌شود.

مداومت تکنیکی و کمبود فنون کسب و کار، تقاضا برای سرمایه را پائین نگاه می‌دارد.

بنابراین به عقیده «نورکس» تنها راه رهایی از این بن بست استفاده کم و بیش همزمان از سرمایه برای دامنه وسیعی از صنایع گوناگون است. چنین است که می‌توان از بن بست بیرون آمد. که نتیجه آن نیز گسترش کلی بازار خواهد بود. در اینجا مردمی که با ابزارهای بیشتر و بهتر در طرح‌های مکمل کار می‌کنند، مشتری یکدیگر می‌شوند. بیشتر صنایعی که در زمینه مصرف انبوه فعالند، مکمل یکدیگرند، یعنی برای یکدیگر بازار بدست می‌آورند. بنابراین یکدیگر را تقویت می‌کنند.

وضعیت «رشد متعادل» مستلزم داشتن یک نظم غذایی متعادل است. «نورکس» نظریه رشد متعادل را از قانون «سی» (Say's law) که توسط «میل» فرموله شده، گرفته است و می‌گوید: «هر افزایش تولید چنانچه با محاسبه درست میان کلیه محصولات - به نحوی که نفع خصوصی ایجاد می‌نماید - توزیع شود، تقاضای خودش را خلق می‌کند.» اما استفاده اساسی از سرمایه به وسیله مؤسسه منفرد در یک صنعت خاص، ممکن است به علت کوچک بودن حجم بازار، سودآور نباشد. اما استفاده همزمان از سرمایه برای دامنه وسیعی از طرح‌ها در صنایع مختلف ممکن است بر سطح کلی کارایی اقتصادی بیفزاید و اندازه بازار را گسترش دهد. رشد متعادل از نظر «نورکس» از یک چنین یورش پیشتانز - یعنی ورود موجی از سرمایه گذاری در صنایع گوناگون - به ثمر می‌رسد.

راه انجام دادن این کار با تحرک همزمان کارخانه‌های جدید میسر است به شرطی که از مزیت

چگونه این تنگناها را می‌توان شکست؟

از طریق سرمایه گذاری منفرد نمی‌شود مشکل را حل کرد. «نورکس» برای اثبات نظر خود مثال مشهور کارخانه کفش «روزن اشتاین رودن» را ذکر می‌کند. فرض کنیم یک صنعت کفش دایر شود. اگر در سایر بخش‌های اقتصاد، کاری در جهت افزایش بهره‌وری و قدرت خرید انجام نگیرد، کارکنان این صنعت، برای یافتن بازار تولیدات اضافی کفش، احتمالاً با مشکل مواجه خواهند شد. از آنجائیکه خواست‌های انسان متنوع است کارگران به خرج کردن همه درآمد خود برای کفش مایل نخواهند بود. در خارج از این صنعت جدید هم مردم به این علت که در تأمین نیازهای اولیه خود در تنگنا هستند، حتی توان خرید یک جفت کفش در یکسال را نیز ندارند. بنابراین احتمالاً صنعت جدید، به علت نداشتن بازار کافی به شکست می‌انجامد.

چگونه این بازار را می‌توان گسترش داد؟

بازار با توسعه پولی، فن فروشندگی و تبلیغات، برداشتن محدودیت‌های تجارت و با توسعه زیربنای اقتصادی، گسترش می‌یابد. همچنین می‌توان بازار را با پائین آوردن قیمت‌ها (با ثابت باقی ماندن درآمدهای پولی) یا در حین ثابت نگه داشتن قیمت‌ها توسط افزایش درآمد پولی، توسعه داد. این کار متضمن افزایش کارایی تولید و افزایش درآمد واقعی است. اما در کشورهای عقب مانده بازار به اندازه کافی بزرگ نیست تا سطح تولید به مقیاسی برسد که باعث پائین آوردن هزینه‌ها شود. بویژه کشش‌پذیر نبودن تقاضای مصرف کننده، عدم

کشاورزی و صنعت باید تعادل مناسب وجود داشته باشد. زیرا کشاورزی و صنعت مکمل یکدیگرند. افزایش تولیدات صنعتی به توسعه تولیدات کشاورزی نیازمند است. وقتی اشتغال در بخشهای صنعتی افزایش یابد، تقاضا برای مواد غذایی نیز بالا خواهد رفت. بنابراین عرضه مواد غذایی باید افزایش یابد. همچنین، گسترش صنایع، عرضه بیشتر مواد خام را ضروری می‌کند. سپس لازم است که بخش کشاورزی همپای بخش صنعت توسعه یابد، در غیراینصورت اقتصاد دچار تورم می‌شود. بین بخش داخلی و خارجی اقتصاد نیز باید تعادل وجود داشته باشد. درآمد حاصل از صادرات، برای توسعه مالی منبع مهمی است. هنگامیکه تولید و اشتغال افزایش پیدا می‌کند، میزان واردات هم بالا می‌رود. بازرگانی داخلی، به افزایش واردات تجهیزات و مواد اولیه ضروری نیاز دارد. اگر تأمین هزینه‌های این واردات و نیز تأمین مالی برنامه توسعه، از طریق بخش صادرات انجام شود، توسعه بازرگانی داخلی به قیمت بازرگانی خارجی تمام خواهد شد. بخش داخلی باید متعادل با بخش خارجی رشد کند. به عقیده «نورکس»، رشد متعادل پایه خوبی برای تجارت بین‌المللی و نیز راهی برای پاسخ‌گویی به مسائل حاشیه‌ای اقتصاد است. او ضمن تأکید بر تسهیلات حمل و نقل، خواستار سیاست کاهش هزینه حمل و نقل، الغای موانع تعرفه‌های گمرکی و ایجاد اتحادیه گمرکی بین کشورهای در حال توسعه است تا برای توسعه بازار به مفهوم اقتصادی و جغرافیائی زمینه‌های لازم ایجاد شود. به این طریق کشورهای در حال توسعه مشتری یکدیگر می‌شوند و مصرف سرانه کالاهای کشاورزی و صنعتی آنها

مکمل بودن صنایع و صرفه‌جویی‌های خارجی در بخش عرضه، و مکمل بودن بازارها در بخش تقاضا بخوبی استفاده شود. سرمایه‌گذاری صنعتی اگر به مقیاسی گسترده باشد، به ادغام عمودی و افقی صنایع، تقسیم کار بهتر، استفاده از منابع یک کاسه مواد اولیه و مهارت فنی، گسترش حجم بازار و بهره‌برداری بهتر از سرمایه‌های عمومی، اجتماعی و اقتصادی می‌انجامد. سرمایه‌گذاری در تجهیزات تولیدی و نیروی انسانی باید همزمان باشد. زیرا این سرمایه‌گذاری‌ها بدون وجود نیروی انسانی دانش‌دیده و تندرست بجائی نخواهد رسید. «نورکس» خواستار ایجاد تسهیلات سرمایه‌گذاری ثابت اقتصادی و اجتماعی پیش از تقاضا است تا تحرک و حمایت لازم را برای بخش‌های مختلف اقتصادی بوجود آورد. بخش خصوصی در یک کشور عقب‌مانده، قابلیت بهره‌گیری از این صرفه‌جویی‌های خارجی را ندارد زیرا در حوزه گسترده‌ای از پروژه‌ها، فاقد ظرفیت وسیع سرمایه‌گذاری ثابت است. بنابراین رشد متعادل به برنامه‌ریزی متمرکز، هدایت و هماهنگی توسعه اقتصادی نیازمند است.

اما «نورکس» معتقد است که بخش خصوصی، می‌تواند در پرتوانگیزه‌های اقتصاد ایجاد شده، به نتیجه دلخواه برسد. به نظر او انگیزه‌های مبتنی بر قیمت، ممکن است تنها اندکی رشد متعادل ایجاد کند. آثار سیاست‌های پولی سرمایه‌گذاری اولیه و اثرات اقتصادی دیگر نیز می‌توانند زمینه لازم را برای کاربرد وسیع سرمایه در رشته‌های متنوع صنعتی فراهم کنند. نظریه رشد متعادل مستلزم باقی ماندن تعادل، بین بخش‌های مختلف اقتصادی در فرآیند رشد اقتصادی است. همچنین بین سرمایه‌گذاری در

که این صنایع جدید در محدوده امکانات کشورهای توسعه نیافته بوجود می‌آیند، طبعاً با بروز مسائلی همراه خواهد بود. تأسیس صنایع جدید، تقاضا برای تولیدات شرکت‌های موجود را کاهش می‌دهد و آنها را غیرسودده می‌کند. همزمان با آن تقاضا برای عوامل تولید بالا می‌رود و به صعود احتمالی قیمت عوامل تولید در کلیه صنایع منجر می‌شود. به گفته «مارکوس فلن اینگ» که برخلاف نظریه رشد متعادل که فرض می‌کند صنایع جدید اکثراً مکمل یکدیگرند، معتقد است که این صنایع به علت محدودیت عرضه عوامل تولید، غالباً رقیب هم می‌شوند. به اعتقاد «هیرشمن» نظریه رشد متعادل به عنوان نظریه توسعه قابل قبول نیست. معنی توسعه تغییر یک نوع اقتصاد به نوعی پیشرفته‌تر است. نظریه رشد متعادل متضمن توسعه یک بخش صنعتی کاملاً جدید و مستقل است که بر بخش سنتی و فاقد تحرک، که آن هم بنوبه خود مستقل است، مسلط می‌شود. «هیرشمن» عقیده دارد که: این رشد نیست. این حتی پیوند یک چیز جدید به یک چیز قدیمی هم نیست، بلکه کاملاً نمونه‌ای از «دوالیسم» در توسعه است. و باز طبق گفته «هیرشمن» این نظریه برداشت باطلی از ظرفیت اقتصاد توسعه نیافته را با انتظارات کاملاً نامعقولی از قدرت خلاقه آن درهم می‌آمیزد. در اینجا مشاهده می‌شود که مقامات کشورهای توسعه نیافته، از یک طرف از کمبود مهارت لازم و منابع دیگر برای توسعه اقتصاد شکوه دارند، و از دیگر سو مدافعان نظریه رشد متعادل می‌پندارند که فقدان افراد متخصص و توانائی اداره کردن، یک شبه برطرف می‌شود و در وضعیتی قرار گرفته‌اند که یک سلسله صنایع جدید را شروع

همراه با کاهش درآمدی تقاضا، افزایش می‌یابد. منظور «نورکس» بهیچوجه طرفداری از خودکفائی به معنی بستن درهای کشور نیست. با افزایش تولیدات داخلی، منطقاً بازار داخلی هم مثل خارجی توسعه می‌یابد. اگر بازرگانی خارجی در اثر اعمال محدودیت‌هایی از جانب کشورهای دیگر دچار نقصان شود، بهترین روش مصرف محصولات این بخش، در بازار داخلی است تا اشتغال و درآمد بیشتری برای اقتصاد کشور فراهم شود.

در جمع‌بندی این بحث از کلام آرتور لوئیز کمک می‌گیریم که می‌گوید: «در برنامه توسعه ما، برای حفظ تعادل متناسب بین صنعت و کشاورزی و بین تولید برای مصرف داخلی و تولید برای صادرات، کلیه بخش‌های اقتصادی باید از رشد همزمان برخوردار شوند.» منطبق این قضیه در عین سادگی، قدرتمند است.

* نقد نظریه رشد متعادل

نظریه رشد متعادل توسط «هیرشمن»، «سینگر»، «کوریهارا» و کسان دیگر به دلایل زیر مورد انتقاد شدید قرار گرفته است.

تأسیس همزمان مجموعه‌ای از صنایع، احتمالاً ارزش پولی و هزینه‌های واقعی تولید را بالا می‌برد و اداره آنها بدون وجود تجهیزات سرمایه‌ای کافی، مهارت‌ها، انرژی ارزان، منابع مالی و سایر مواد اولیه ضروری، از لحاظ اقتصادی سودآور نیست.

به عقیده پروفیسور «کیندل برگر» الگوی «نورکس» به جای پیشنهاد تأسیس صنایع جدید می‌تواند امکان کاهش هزینه‌های صنایع موجود را مورد توجه قرار دهد. وی می‌گوید چون فرض بر اینست

کرده‌اند. از این رو بنظر می‌رسد که کل نظریه با خود مغایرت دارد. بعید است که آنچه که نمی‌تواند بتدریج انجام شود، بتواند در یک راه بزرگ طی شود و در حد توانایی فیزیکی و عقلانی یک کشور عقب مانده باشد. مثال این قضیه اینست که یک بنا در شرایطی نباشد که بتواند طبقه همکف ساختمانی را بسازد اما از او بخواهند که در عوض، دو طبقه فوقانی را بسازد. طبق اظهارات «دکتر سینگر» مزایای توسعه چندگانه، ممکن است برای اقتصاددانان نوشته جالبی باشد ولی برای کشورهای عقب مانده، اخباری دلتنگ کننده باشد. معمولاً منابع اولیه برای پیشرفتهای همزمان در بیشتر بخشها کم است. اگر کشوری به اندازه کافی تخصص و منابع داشته باشد در مرحله اول، عقب مانده نخواهد بود.

مسأله دیگر در کشورهای توسعه نیافته، عدم تناسب در تولید است. در برخی کشورها نیروی کار فراوان است ولی در سرمایه و تخصص فقیرند درحالیکه در دیگر کشورها نیروی کار و سرمایه نایاب است اما سایر منابع فراوان می‌باشد. و این مانع بزرگی برای بکارگیری عملی از مفهوم رشد متعادل است.

نظریه رشد متعادل در حل مسأله کمبود منابع، ناتوان است. براساس قانون «سی» Say's Law — عرضه، تقاضای مربوط به خود را بوجود می‌آورد. اما عرضه کالا، به تقاضا برای عوامل تولید بویژه سرمایه، اشاره می‌کند و عرضه خود را بوجود نمی‌آورد. زمانی که در تعدادی از صنایع جدید سرمایه گذاریهای همزمان انجام شود، تقاضا برای عوامل، رقابتی خواهد شد. اما عرضه عوامل در کشورهای عقب مانده بی‌کشش هستند. بنابراین،

بحث اصلی تئوری فرومی ریزد. به هر حال «نورکس» چنین فرض می‌کند که منابع، برای سرمایه گذاری خالص، در دسترس است و نیروی کار ارائه شده به یک اندوخته افزایش سرمایه است. اما مسأله تخصص و اندوخته افزایش سرمایه هنوز به قوت خود باقی است. در چنین شرایطی «دکتر سینگر» می‌نویسد: «شاید تاکتیک‌های پارتیزانی برای شرایط کشورهای عقب مانده مناسب‌تر از حملات جبهه‌ای باشد.» در نظریه رشد متعادل نیاز به سرمایه گذاری متعادل برای فراهم ساختن تقاضای درحال رشد و وجود بازده‌های افزایشی، ضروری است. ولی این دو نیرو در دو جهت مخالف عمل می‌کنند. اگر بازده، افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد، کشور عقب مانده به سرمایه گذاری در خطوط راه آهن و راه زمینی بین همان نقاط علاقه‌ای نخواهد داشت، و برای مثال به انتخاب پالایشگاه یا کارخانه نورد فولاد مجبور خواهد بود. اگر سرمایه گذاریهای همزمان در کلیه رشته‌های مربوط به هم صورت گیرد، ظهور تنگنا در مواد خام، قیمت‌ها، کمبود عوامل و غیره به بازدهی‌های کاهشی منجر می‌شود. از اینرو بازده‌های کاهشی و نه افزایشی برای رشد متعادل مناسب هستند. گرچه اغلب، سرمایه بسیار زیاد بیشتر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی دلیل انجام سرمایه گذاری سریع کلان پولی است، اما تجربه بسیاری از کشورهای پیشرفته، نشان می‌دهد که خدمات بسیاری را در ابتدا می‌توان با هزینه سرمایه گذاری کم فراهم ساخت. برای مثال راههای دیگری برای تولید الکتریسیته به جای سدسازی بر روی یک رودخانه بزرگ مانند نصب ژنراتورهای دیزلی یا نیروگاههای حرارتی وجود دارد.

هدفی باشد. مضافاً اینکه برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری متمرکز فقط اگر صرفه‌جویی‌های خارجی و مالی را بتواند بوجود آورد مروج رشد می‌شوند. ولی توسعه اقتصادی خلق چیزی جدید به معنی انتقال کلی است. بنابراین به زیانهای خارجی مالی می‌انجامد. و هزینه‌های اجتماعی محدود غیرقابل‌تصوری را در برمی‌گیرد. به‌عنوان مثال تجارت و تخصص، کهنه و منسوخ می‌شود و محله‌های پست، ازدحام، بیکاری، جنایت و خودکشی و غیره افزایش می‌یابد. بنابراین رشد متعادل اگر بتواند همه هزینه‌های اجتماعی و زیانهای پولی را از بین ببرد، نظریه‌ای اجرا شدنی خواهد بود. اما این یک فرض بسیار نامناسب و دیر هضم است.

همچنین نظریه رشد متعادل در حقیقت اساس وضعیت «اشتغال کم» «کینز» راجع به یک اقتصاد پیشرفته است. برطبق نظریه «کینز» توسعه چندگانه همزمان در سیکل رو به افزایش تجارت می‌تواند سبب بهبودی متعادل فعالیت اقتصادی، برای صنایع، ماشین‌آلات، مدیران و کارگران همچنین الگوهای مصرف و سایر چیزهای مربوط به آن شود، و آنچه که باقی می‌ماند اختصار نقش و وظایف تمویقی و ضروری آنهاست. ولی در یک اقتصاد توسعه نیافته این چنین نیست که دولت کمکی بکند یا نکند. زیرا در چنین اقتصادی، «فعالیت اقتصادی موقتاً معلق شده» وجود ندارد. فعالیت اقتصادی ثابت است و متأسفانه سرمایه، تخصص‌ها، عامل عرضه و زیربنای اقتصادی نیز کم است. بنابراین بکار بردن نظریه‌ای که با یک اقتصاد پیشرفته متناسب است اگر در یک اقتصاد

اگر سرمایه شدیداً نایاب باشد، کاهش سرمایه‌گذاری با هزینه کم و تکنیک برگشت سریع سرمایه، اقتصادی تر است. به گفته «دکتر سینگر» اندیشه عمیق برای کشورهای عقب‌مانده تدبیر صحیحی است، اما اقدام بزرگ، هرگاه بتواند آنها را برای اجرای بیشتر از آنچه که منابع به آنها اجازه می‌دهد برانگیزاند، تدبیر نامعقولی خواهد بود.

به گفته «پروفیسور کوریهارا» رشد متعادل طبق تصور «نورکس» برای تقویت سرمایه‌گذاری خصوصی نیست، بلکه صرفاً برای اهداف کشورهای توسعه نیافته است. ایرادهای «نورکس» راجع به بازارهای محدود اقتصاد عقب‌مانده است و چنانچه سرمایه‌گذاری عمومی مستقل، افزایش حجمی همراه تولید طبیعی درآمد داشته باشد دارای نقش بزرگتری خواهد شد. درآمد کم ممنوعیت حمایت از سرمایه‌گذاری خصوصی را سبب می‌شود که خود نشانگر غیرضروری بودن آنست.

انتقاد دیگری که به این نظریه شده راجع به نقشی است که دولت در مراحل توسعه آن بدوش می‌کشد. «هیرشمن» می‌گوید: به عبارت دقیق‌تر، این نظریه و نقشی که برای اقدام دولت در نظر می‌گیرد، به جای تجزیه و تحلیل اقدامات قابل قبول مؤسسات است و تا حدی موارد قابل پیش‌بینی را بررسی می‌کند. ممکن است برعلیه برنامه‌ریزی و هدایت متمرکز اعتراض‌های بسیاری بشود نقشی را که کارفرمایان در سیستم کارفرمایی، از انجام دادن آن ناتوان هستند، ضرورتاً نمی‌توان به وسیله مقامات دولتی و به طور موفقیت‌آمیزی اجراء کرد. وظایف معینی وجود دارند که توسط افراد و دولت نمی‌توانند به اجراء درآیند. بنظر می‌رسد که رشد متعادل، چنین

عقب مانده بکار برده شود، خطاست.

بنابره گفته پروفیسور «پل استرترین» از نظر تاریخی رشد متعادل علت اختراعات نبوده است بلکه کمیابی ها و تنگناها انگیزه ای برای اختراعات شدند بطوریکه انگلستان و سیستم اقتصادی جهان را دگرگون ساخت و اختراعات هم به نوبه خود تنگناها و نایابی ها را بوجود آوردند. اگر جهان به توسعه متعادل وابسته بود سبب کاهش و یا حتی حذف انگیزه های اکتشافات در هر نسبتی برای درخواست هایشان می شد. بنابراین رشد نامتعادل است که بر تاریخچه پیشرفت های تکنولوژی یکی تکیه دارد. اینک می توان به نتیجه ای که «دکتر سینگر» دست یافته است رسید. و آن آئین رشد متعادل ناقص است، تا غلط، یعنی به جای قابل استفاده بودن برای شکستن بن بست، برای مرحله بعدی یعنی رشد پایدار، قابل استفاده است.

مفهوم رشد نامتعادل

استراتژی «هیرشمن»

مفهوم رشد نامتعادل، توسط پروفیسور «آ. او هیرشمن» ارائه شده است او می گوید: نامتعادل ساختن برنامه های اقتصاد براساس یک استراتژی از پیش تعیین شده، بهترین راه رسیدن به رشد اقتصادی در یک کشور عقب مانده است. به گفته او، سرمایه گذاری در صنایع منتخب استراتژی یکی یا بخشهایی از اقتصاد، به فرصت های سرمایه گذاری جدید منجر خواهد شد و بنابراین زمینه را برای توسعه اقتصادی بیشتر آماده می کند. او عقیده دارد که بدین طریق توسعه با رشد هماهنگ شده، از بخشهای

پیشرو اقتصاد به بخشهای دنباله رو، و از یک صنعت به صنعتی دیگر و از یک مؤسسه به مؤسسه دیگر صورت می پذیرد. او توسعه را به عنوان «زنجیر نابرابریها» می داند که باید این نابرابری را به جای حذف، حفظ کرد. که نشانه های آن در اقتصاد رقابتی، وجود سودها و زیانها است. اگر قرار است که اقتصاد رشد نماید، باید هدف، توسعه حفظ کسب ها، عدم تناسب ها و نابرابریها باشد. پیشرفت نوسان دار مزبور با یک عدم تعادل، سبب ایجاد عدم تعادل بعدی و بعدی می شود.

به گفته هیرشمن زمانی که طرح های جدید شروع شوند صرفه جوئیهای خارجی را، که توسط طرح های گذشته بوجود آمده اند به خود اختصاص می دهند و این طرح ها به نوبه خود صرفه جوئی های جدیدی ایجاد می کنند که طرح های بعدی از آنها بهره مند می شوند اما طرح هایی هم وجود دارند که صرفه جوئیهای خارجی را بیش از آنچه که بدست آورده اند هزینه می کنند. که هیرشمن آنها را سری متقارب سرمایه گذاریها و سرمایه گذاری های القایی نامیده است. زیرا ایجاد کننده صرفه جوئی های خارجی نیستند. همچنین، طرحهای دیگری نیز وجود دارند که صرفه جوئیهای خارجی کمتری را از آنچه صرف کرده اند ایجاد می کنند. او آنها را به عنوان سری سرمایه گذاریهای متباین توصیف کرده است. از نقطه نظر اقتصادی، سری سوم سرمایه گذاریها، ممکن است مطلوبیت اجتماعی بیشتری از سودآوری خصوصی داشته باشند، درحالی که سرمایه گذاریهای القایی ممکن است دارای مطلوبیت کمتری از نقطه نظر اجتماعی باشند. طبق نظر هیرشمن وضعیت مطلوب، زمانی بوجود می آید که وضعیت نامتعادل،

سرمایه گذاری خصوصی در فعالیت های تولیدی مستقیم می انجامد. برای مثال عرضه نیروی برق ارزان تر، سبب تأسیس صنایع کوچک می شود. سرمایه گذاری امور زیربنائی به طور غیرمستقیم از طریق ارزان سازی یا کاهش هزینه داده های مختلف، به کشاورزی، صنعت یا تجارت کمک می کند، گرچه سرمایه گذاری در امور زیربنائی، خدمات ارزان یا بهبود یافته ای فراهم می سازد، اما سبب تشویق سرمایه گذاری بخش خصوصی در فعالیت های تولیدی مستقیم نخواهد شد. بنابراین روش مبتنی بر سرمایه گذاری زیربنائی، برای توسعه اقتصادی، نامتعادل ساختن اقتصاد است به نحوی که سرمایه گذاری های بعدی در فعالیت های تولیدی مستقیم فعال شوند. آنگونه که هیرشمن بیان می کند، حمایت کردن از سرمایه گذاری در امور زیربنائی، بخاطر تأثیر مستقیمش بر محصول نهایی نیست بلکه بواسطه تجویز و در حقیقت دعوت به فعال شدن فعالیت های تولیدی مستقیم است. بعضی از سرمایه گذاری های زیربنائی به عنوان پیش نیاز سرمایه گذاری فعالیت های تولیدی مستقیم، مورد نظر هستند.

نامتعادل ساختن اقتصاد به وسیله

«فعالیت های تولیدی مستقیم»

عدم تعادل را از طریق فعالیت های تولیدی مستقیم نیز می توان ایجاد کرد. دولت می تواند بطور مستقیم یا غیرمستقیم به جای امور زیربنائی، در فعالیت های تولیدی مستقیم سرمایه گذاری کند. اگر سرمایه گذاری فعالیت های تولیدی مستقیم، اول انجام شود، کمبود امکانات سرمایه گذاری زیربنائی

حرکت توسعه را ایجاد کرده باشد. این حرکت به نوبه خود به عدم تعادل مشابه منجر می شود، این وضع به همین نحو ادامه می یابد و در این وضعیت، سودآوری خصوصی و مطلوبیت اجتماعی، احتمالاً برهم منطبق می شوند، این انطباق به دلیل برابر بودن داده و ستانده صرفه جویی های خارجی هر یک از مراحل متوالی است نه به دلیل عدم وجود صرفه جویی های خارجی.

سیاست توسعه در عمل، باید در دو جهت باشد: ۱- جلوگیری از سری متقارب سرمایه گذاری هایی که صرفه جویی های خارجی بیشتری را از آنچه که بدست آورده اند، صرف می کنند. ۲- تشویق سری متباین سرمایه گذاری هایی که صرفه جویی های خارجی کمتری را از آنچه که صرف می نمایند، ایجاد می کنند. توسعه، فقط با نامتعادل ساختن اقتصاد بوجود می آید. این مورد با سرمایه گذاری در امور زیربنائی اجتماعی یا مستقیماً در فعالیت های تولیدی امکان پذیر است. نوع اول سرمایه گذاری، ایجاد کننده صرفه جویی های خارجی است. درحالی که سرمایه گذاری نوع دوم، خرج کننده صرفه جویی های خارجی می باشد.

نامتعادل ساختن اقتصاد به وسیله

«سرمایه گذاری در امور زیربنائی»

سرمایه گذاری زیربنائی به خدماتی اساسی گفته می شود که بدون آن، فعالیت های تولیدی یکم و دوم و سوم، انجام نمی شود. در این شیوه سرمایه گذاری در آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، ارتباطات، حمل و نقل و خدمات عمومی مانند برق، آب، طرح های آبیاری و فاضل آب و غیره جای می گیرد. سرمایه گذاری وسیع در امور زیربنائی، به افزایش

سرمایه گذاری فعالیت های تولیدی مستقیم روی محور عمودی اندازه گیری می شود. منحنی های a و h و c منحنی های مقادیر برابری تولید هستند، این منحنی ها نشاندهنده مقادیر مختلف فعالیت های تولیدی مستقیم و امور زیربنائی است. هر نقطه ای روی منحنی ها، بیانگر این است که محصول ناخالص ملی یکسان است. هر چه به منحنی بالاتر برویم، محصول ناخالص ملی بیشتر می شود. منحنی ها طوری رسم شده اند که خط 45° درجه ای که از مبدا مختصات می گذرد، نقاط بهینه منحنی های مختلف را به هم وصل کند. این خط نشانگر رشد تعادل فعالیت های تولیدی مستقیم و امور زیربنائی است.

هیرشمن دو فرضیه دارد: ۱- به طور همزمان نمی توان سرمایه گذاری در امور زیربنایی و فعالیت های تولیدی مستقیم را گسترش داد. ۲- ترتیب گسترش، باید در جهت به حداکثر رسانیدن تصمیم گیری القایی، پذیرفته شود.

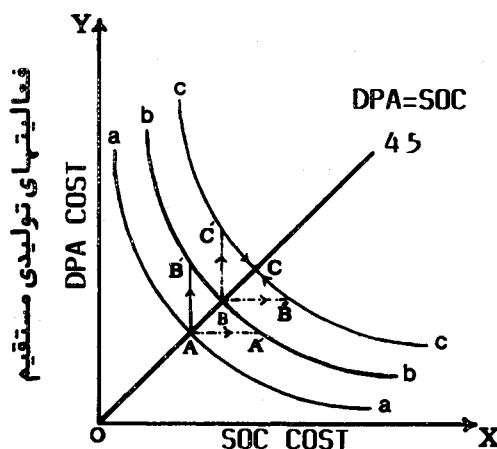
اگر راه توسعه از طریق افزایش ظرفیت فعالیت های تولیدی مستقیم دنبال شود، اقتصاد مسیر خط نقطه چین AA' و BB'' را طی می کند. هنگامی که اقتصاد، سرمایه گذاری زیربنائی را از A به A' افزایش دهد، سبب افزایش فعالیت های تولیدی مستقیم القایی به نقطه B' می شود تا تعادل در B حاصل گردد. یعنی در اقتصاد، کل در بالاترین سطح تولیدی خودش قرار گرفته است. بنابراین مقدار بیشتر محصول ناخالص ملی بدست آمده، موجب می شود که دولت سرمایه گذاری در امور زیربنائی را تا نقطه B'' افزایش دهد، فعالیت های تولیدی مستقیم نیز از طریق C' به نقطه C حرکت

احتمالاً هزینه های تولید را بطور اساسی افزایش خواهد داد. در یک دوره زمانی، فشارهای سیاسی ممکن است سرمایه گذاری در امور زیربنائی را نیز تحریک کند.

ترتیبات سرمایه گذاری به وسیله انتظارات سود و فشارهای سیاسی بوجود می آید. و انتظارات سود، ایجاد کننده ترتیب سرمایه گذاری از امور زیربنائی است و فشارهای سیاسی، ایجاد کننده ترتیب سرمایه گذاری از فعالیت های تولیدی مستقیم می باشد.

راه رسیدن به توسعه: هیرشمن ترتیب اول (سرمایه گذاری از امور زیربنائی) را، توسعه از طریق افزایش ظرفیت زیربنائی و ترتیب دوم (سرمایه گذاری از فعالیت های تولیدی مستقیم) را، توسعه از طریق کاهش ظرفیت فعالیت های تولیدی می داند.

در این مورد که کدام ترتیب باید برای توسعه اقتصادی اول بکار گرفته شود، هیرشمن ترتیبی را ترجیح می دهد که از درجه بالای «خودجشی» برخوردار است. این موضوع به کمک نمودار هیرشمن که کمی تغییر داده شده است، تشریح می شود.



در مراحل اولیه تولید می‌شود. هدف توسعه باید ادامه طرح‌هایی با بیشترین ارتباط برای آثارپسین و پیشین باشد. چنین طرح‌هایی از زمانی به زمان دیگر و از کشوری به کشور دیگر متغیر هستند و فقط می‌توانند به وسیله مطالعات تجربی، جداول داده - ستانده مربوط به خود، مشخص شوند. هیرشمن می‌گوید صنعتی که بالاترین سطح ترکیب آثارپیشین و پسین را دارد، صنعت آهن و فولاد است. شاید کشورهای توسعه نیافته، زیاد هم احمق نباشند و به همین لحاظ است که بیشترین بها را به این صنعت می‌دهند. همچنین هیرشمن می‌گوید توسعه صنعتی نمی‌تواند در همه جا با صنعت آهن و فولاد شروع شود، و این دلیل که این صنعت آثارمذکور را به حداکثر می‌رساند کافی نیست، زیرا خود این امر، به این دلیل است که وابستگی و رابطه متقابل در کشورهای توسعه نیافته وجود ندارد. برای مثال معدن و تولید اولیه بخش کشاورزی از آثارپیشین و پسین ضعیفی برخوردارند. در کشورهای در حال توسعه، فعالیت‌های تولید مواد اولیه که از نوع «محدود» هستند و برای صادرات در نظر گرفته می‌شوند، اثرات اندکی در افزایش اشتغال یا تولید ناخالص ملی، برای توسعه اقتصاد دارند.

در بدو امر صنایع نهایی - هیرشمن حمایت خود را از تأسیس «صنایع نهایی از آغاز» اظهار داشته است و می‌گوید: یک کشور در حال توسعه در ساخت تولیدات صنعتی، به بکارگیری همزمان کلیه مراحل تولید نیازی ندارد، اما می‌تواند بسیاری از کارخانجات تبدیل، مونتاژ و مختلط را برای دسترسی به محصولات نهایی به جای محصولات تقریباً ساخته

می‌کند.

اگر راه دیگر توسعه از طریق کاهش سرمایه‌گذاری زیربنایی دنبال شود، اقتصاد در طول خط AB' و BC' و C حرکت می‌کند. هنگامیکه فعالیت‌های تولیدی مستقیم به نقطه B' افزایش پیدا کرد، سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی به رفتن به سوی نقطه A' و سپس به B مجبور می‌شود. زمانیکه فعالیت‌های تولیدی مستقیم به نقطه C' افزایش یابد، در تعادل به افزایش سرمایه‌گذاری زیربنایی تا نقطه C از طریق B نیاز دارد.

راه توسعه از طریق افزایش ظرفیت سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی، بادوام‌تر و هموارتر از راه دوم است. این همان راهی است که هیرشمن آنرا «خودجهش» می‌نامد. درحالیکه راه دوم که از طریق کاهش ظرفیت سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی است، اینچنین نیست. زیرا اگر تنظیم سرمایه‌گذاری زیربنایی در آغاز به علت عدم فشارهای سیاسی، دیر انجام شود، همانگونه که احتمالاً هست، هزینه تولید فعالیت‌های تولیدی مستقیم (محصول خاصی) را بالا می‌برد. به گفته «هیرشمن» توسعه از طریق کاهش ظرفیت، یک نمونه از ترتیب بی‌نظم و توأم با فشار است. درحالیکه توسعه از راه افزایش ظرفیت سرمایه‌گذاری زیربنایی، اصولاً مجاز است.

با مطالعه نقاط قوت عدم تعادل خاص، در این مرحله مسأله یافتن نوعی عدم تعادل است که احتمالاً بیشترین کارایی را خواهد داشت. هر سرمایه‌گذاری ممکن است آثارپسین و آثارپیشین داشته باشد. اثرات ارتباط به جلو موجب تشویق سرمایه‌گذاری در مراحل بعدی تولید و آثارپسین، مشوق سرمایه‌گذاری

شده وارد کند.

صنایع نهایی نیز به عنوان دامنه محدود صنایع وارداتی شناخته شده‌اند. با این وجود، این صنایع، کاملاً از دامنه محدود صنایع صادراتی جدا هستند. در دامنه محدود صنایع صادراتی، اجباراً مشکلات عظیمی در شکستن وضعیت محدود و ایجاد آثار پیشین در اقتصاد وجود دارد. اما در دامنه محدود صنایع وارداتی آثار پسین به مقیاس وسیع و عمیق بوجود می‌آید. آثار پسین نه فقط به دلیل از تولید دوم به اول بلکه به دلیل از تولید سوم به تولید دوم و اول مهم هستند. آثار پیشین که نتیجه ترکیبی چندین صنعت مرحله نهایی در یک کشور می‌باشند از اهمیت زیادی برخوردارند. اثر پیشین با افزایش در تقاضا بوجود می‌آید. بنابراین تقاضا برای کالاهایی که واردات آنها برای دوره‌ای خاص، بسیار اقتصاددست، ممکن است در طول زمان چنان افزایش یابد که تولید مرحله نهایی را در داخل کشور توجیه کند به عبارت دیگر، در ساخت بعضی از محصولات، هنگامیکه تقاضا به حد بلوغ می‌رسد، با صرفه‌تر است که محصول در داخل کشور ساخته شود. در حالیکه اگر تقاضا در آستانه بلوغ باشد، واردات محصول، معقول است. زمانیکه تقاضا به حد بلوغ رسید، هیرشمن کمک یا حمایت از صنایع جانشینی واردات را پیشنهاد می‌نماید. در مرحله جنینی، حمایت از تولید صنایع نوپا، به محض تأسیس این صنایع، مطلوب نخواهد بود. اعطاء امتیاز معافیت مالیاتی برای این نوع حمایت شرطی، وسیله مناسبی است. هیرشمن اعتقاد دارد کشورهای توسعه نیافته به نقشی که صادرات در توسعه اقتصادی دارند، اهمیت نمی‌دهند. آنها معمولاً به صادرات، به

چشم فرزند خوانده می‌نگرند. اما جانشینی واقعی بین رشد صادرات و جانشینی واردات وجود ندارد. ممکن است رشد صادرات تنها راه عملی رسیدن به جانشینی واردات باشد.

هیرشمن استراتژی توسعه اقتصادی خود را چنین جمع‌بندی می‌کند: توسعه اقتصادی معمولاً راه رشد ناهموار را پی می‌گیرد و تعادل آن ناشی از فشارها، انگیزه‌ها و اضطرهاست. راه مؤثر به سمت توسعه اقتصادی، احتمالاً قدری با ناهماهنگی توأم است و همراه با تنگناها و کمبودهای تخصص و مهارت، تسهیلات، خدمات و محصولات است. توسعه صنعتی آن کلاً، از طریق اتصال پیشین طی می‌شود. به عبارت دیگر راه خود را از محصولات نهایی به صنایع نیمه سنگین و به صنایع مادر باز خواهد یافت.

ارزیابی و نتیجه

نظریه رشد نامتعادل یک تلاش جدی برای نشان دادن توسعه سریع اقتصادی برای کشورهای توسعه نیافته است. این سخن، اساس مطلب و تقریباً کلیه جنبه‌های برنامه‌ریزی توسعه است. در این نوشته، انگیزه‌ها، موانع و مقاومت برای توسعه، از ابعاد مناسب، مطالعه شدند. بحث توأم آثار پسین و پیشین، با تولید مرحله نهایی، بسیار مفید واقع می‌شود. هیرشمن بر رشد صادرات و جایگزینی واردات تأکید دارد و واقعیت‌گرایی بیش از حد او را نشان می‌دهد. او نه به برنامه‌ریزی زیربنائی دولتی از نوع روسی علاقه‌مند است و نه به واگذاری هر مسئولیتی به دوش کارفرمای خصوصی. مگر اینکه راه سرمایه‌گذاری در امور زیربنائی توسعه اقتصادی، توسط دولت دنبال شود، او سرمایه‌گذاری خصوصی

کشورهای رشد نیافته به حدی خطرناک هستند که سد راه فرآیند توسعه می شوند.

ممکن است در بدست آوردن مواد خام، پرسنل فنی و تسهیلات اولیه مثل نیرو و حمل و نقل و حتی در کشف یک بازار مناسب داخلی یا خارجی برای محصولات، مشکلات زیادی وجود داشته باشد. مضافاً اینکه درجائیکه انعطاف منابع داخلی وجود دارد، مکانیزم القاء، قابل اجراء است. اما در کشورهای عقب مانده، انتقال منابع از یک بخش به بخش دیگر مشکل یا غیرممکن است.

یکی از محدودیت‌های جدی، نظریه رشد نامتعادل، توسعه فشارتورمی در اقتصاد است. هنگامیکه مقدار عظیمی از سرمایه گذاری در نقاط استراتژیک معینی به اقتصاد تزریق شود درآمد افزایش می یابد. که ممکن است به افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی متناسب با عرضه منجر شود. کمبودها به علت تنگناها، فشارها و گرایشها بروز می کنند. چنین شرایطی به بالا رفتن تورمی سطح قیمت‌ها می انجامد. کنترل قیمت‌ها در کشورهای رشد نیافته مشکل است، همچنانکه دولت‌ها نمی توانند سیاست‌های پولی و مالی را بطور مؤثر بکار برند.

نهایتاً تحلیل هیرشمن از اثرات پیشین و پسین، خالی از این حقیقت است که آن برپایه دانش و اطلاعات مربوط به یک کشور عقب مانده نیست، درحالیکه تسهیلات سرمایه گذاری در امور زیربنایی، تماماً برای یک نسل نیستند.

نتیجه گیری

علیرغم این نقاط ضعف، فن رشد نامتعادل

در فعالیت‌های تولیدی مستقیم را تشویق نمی کند، زیرا کارفرمای خصوصی در یک کشور توسعه نیافته، به ایجاد مازاد اقتصادی مورد نیاز برای توسعه یا انتقال آن به جلو، و حتی تحمل زیان قادر نیست. بنابراین بنظر می رسد که او به اقتصاد مختلط علاقه مند باشد.

با وجود این نظریه رشد نامتعادل از محدودیت خاص مبرا نیست. «پل استریتن» از نظریه رشد نامتعادل هیرشمن انتقاد می کند و می پرسد سؤال قطعی این نیست که آیا عدم تعادل بوجود می آید یا خیر، بلکه بالاترین درجه عدم تعادل بهینه چیست چه جایی عدم تعادل صورت گیرد و چه مقدار برای تسریع رشد لازم است چه نقاطی در حال رشدند، نقطه حساس اطمینان باید کجا باشد، و کدام ذره کوچک به سوی بزرگ شدن، رشد می کند. از اینرو یادآور می شود که به ترکیب، جهت و زمانبندی رشد نامتعادل توجه کافی نشده است.

بجز اینها، استریتن گفته است که این نظریه برانگیزه گسترش و میل به اغماض یا به حداقل رسانیدن مقاومت‌های بوجود آمده توسط رشد نامتعادل تکیه دارد.

نظریه رشد متعادل نورکس ترکیبی از نظریه‌های مدافعان در جهت توانائی اقتصاد رشد نیافته با انتظارات کاملاً غیرواقعه‌گرایانه نسبت به توانائی‌های خلاقه شان است که او، آنها را به یک اندازه در نظریه خود بکار گرفته است. و انتقادی که هیرشمن از نظریه او کرده است، سرمایه گذاری عدم تعادل را بوجود آورده است و به موجب آن، فشارها و گرایشها در فرآیند رشد را بوجود می آورد که به وسیله مکانیزم القاء بر آن غلبه می کند. ولی فشارها و گرایشها در

منابع و مأخذ :

- ۱- توسعه اقتصادی - نوشته کیندل برگر - ترجمه رضا صدوقی.
- ۲- توسعه اقتصادی گذشته و حال - نوشته ریچارد. تی. گیل ترجمه محمود نبی زاده.
- ۳- توسعه اقتصادی در جهان سوم جلد اول و دوم - نوشته مایکل تودارو - ترجمه دکتر غلامعلی فرجادی.

4- The Economics of Under development BY A.N.AGARWALA and S.P. SINGH.

5- The Economics of Development , and Planning, By M.L.JHINGAN.

6- Economic development. By BENJAMIN HIGGINS.

می رود که به عنوان فن نوظهوری برای توسعه کشورهای عقب مانده شناخته شود. شوروی نخستین کشوری بود که آنرا پذیرفت و در تسریع نرخ رشد اقتصادی در یک زمان کوتاه موفق بوده است. هند نیز با پیروی از این تکنیک برنامه پنجساله دوم خود را دنبال نمود. در صورتیکه روسیه توانست به وسیله ایجاد مازادهای بسیاری در بخش صنایع سنگین موفق شود و سطوح مصرف را پائین نگه دارد. در هند چنین سیاستی غیرقابل اجراء است. در اینجا سرمایه گذاریها در صنایع سنگین در برنامه های پنجساله نگاه داشته شده اند و همزمان با آن سعی می شود تولید کالاهای مصرفی فزونی یابد. ولی کاری در جهت پائین نگاه داشتن سطوح مصرف و برای ایجاد مازاد اقتصادی زیاد صورت نگرفته است. با وجود این افزایش مداوم سطوح قیمت به پائین نگاه داشتن استانداردهای واقعی مصرف تمایل دارد. تا زمانی که دولت فشار تورمی را کنترل می کند برنامه ریزی با رشد نامتعادل در رسیدن به هدف (رشد خود نگاه دار) یا رشد خود کفا با شکست مواجه می شود.